

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: ... این علامت این است که ایشان این مطلب را قبول دارند اگر رد نکرده باشند؟

جواب: نه، دلیل نمی‌شود. فقط خواسته‌اند نظر او را بیان کنند تا یک حدودی. یعنی مواردی من دیده‌ام که بدون تعرض، مثلاً نظر خودشان را گفته‌اند، آن را هم گفته‌اند، آن را هم نقل کرده‌اند در کنارش.

سؤال: قرینه‌ای نداشته باشد؟

جواب: بله؟

سؤال: مثلاً اطلاق غیر را مطرح کردند، نظر خودشان را نفرموده‌اند فقط بلکه به عنوان شاهد نقل کرده‌اند

جواب: اگر شاهد باشد خب این خودش قرینه است دیگر

سؤال: مثلاً در بحث اقسام تجلیات، مکاشفات، مشاهدات را از؟ نقل کرده‌اند و دیگر هیچ چیز متعرض

نشده‌اند،؟ در شرح گلشن راز مثلاً نقل کرده باشند

جواب: بله این در جلد اول الله شناسی هست. نمی‌توانیم بگوییم این دلیل بر این است که همه آن را

قبول دارند، نخواسته‌اند رد کنند یا می‌خواستند بگویند فلان کس هم این حرفها را زده. در هر صورت دلیل نمی‌شود یعنی مواردی هست که قطعاً نظر، نظر خلاف است ولی خب در مقام رد هم بیان نکرده‌اند.

سؤال: ...؟

جواب: خب بالاخره همان اطلاع است دیگر. از مجموع مطالب، مطالب به دست می‌آید، آن وقت

می‌آید با اینها مقایسه می‌کند یعنی اول باید یک احراز مبنا بشود آن وقت انسان بیاید منطبق بکند که آیا این صحیح است یا نه؟ البته ...،

سؤال: نظر ایشان؟ است مثلاً یک مواردی در مشاهداتش فرض کنید که اگر مثلاً نور کوکب دید، اگر

نور شمس دید یا اجرام سماوی یا اجرام ارضی مثلاً این حالات علامت این است، خب اینها مطالبی نیست که انسان بتواند با مبنا به دست بیاورد و دارد نظر می‌دهد و ایشان هم این را نقل می‌کنند و رد می‌شوند و هیچ

نمی‌فرمایند، مثلاً نسبت به افراد درست است یا غلط است

جواب: خب ببینید اگر در جای دیگر - حالا همین بحثی که اشاره می‌فرمایید این دقیقاً در راستای همین مباحث ما است، مباحث اطلاق است - ببینید اگر در جای دیگر معترض این قضیه نشدند و از جای دیگر ما مبنا را به دست نیاوردیم، صرف نقل این قضیه در اینجا بدون تعرض به اشکال، القاء در مهلکه است، پس معلوم می‌شود این مورد نظر است. یعنی اگر خلاف باشد و در جای دیگر بیان نکرده باشند، این خود قرینه می‌شود بر اینکه این باید مورد نظر باشد

سؤال: این از آن جاهایی است که می‌توانیم بگوییم اراده‌ی جدی باید باشد

جواب: بله احسن، یعنی آن چیزی که می‌خواستیم بگوییم این است که آن غرض عقلایی اگر منحصر بشود در این، بدون احتمال غرض عقلایی دیگر، ما استفاده‌ی اطلاق را می‌توانیم بکنیم.

حالا امروز من نتوانستم، انشاء الله فردا بحث می‌کنیم مسئله را. این روایات باب ارتداد و این حرفها را دیگر رفقا همه آمادگی دارند؟ حالا یک مروری دوباره بشود که ما فقط اشاره که می‌کنیم به روایت فلان، حضور ذهن داشته باشید چون روایات خیلی زیاد است

سؤال: نظر شیعه را دیگر

جواب: بله دیگر

سؤال: سنی...

جواب: حالا آنها هم می‌آید، آنها را هم عرض می‌کنم، حتماً باید آنها را هم در نظر گرفت ولی نه آنچه که فعلاً مطرح است همین روایاتی است که در وسائل است

سؤال: لازمه این مطلبی که الآن فرمودید این است که طرف بر تمام کتب مثلاً مرحوم آقا تسلط داشته باشد

جواب: باید تسلط داشته باشد

سؤال: و همین طور می‌رسیم به معصومین

جواب: بله

سؤال: در معصومین چطور؟ آن هم باید تسلط داشته باشیم؟

جواب: باید تسلط داشت. یعنی خیلی گل و گشاد مطلب را مطرح کردند، این طور هم نیست. حساب دارد، کتاب دارد. یک وقتی ما بخواهیم همین جوری مثل دأب متعارف حوزه و اینها مطالب را مطرح کنیم خیلی دست باز است، یک وقتی نه، می‌خواهیم ببینیم واقعیت چیست؟ یعنی ما می‌خواهیم یک مسأله‌ای را برگردۀ عصمت بگذاریم، برگردۀ معصوم می‌خواهیم بگذاریم، شوخی نیست، یا می‌خواهیم یک مطلبی را بر کتاب الله تحمیل کنیم، نمی‌توانیم فرض کنید که تمسک به اطلاق بکنیم که ... مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ

﴿المائدة، ٤٤﴾ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿المائدة، ٤٥﴾ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿المائدة، ٤٧﴾ استفاده فرض کنید که قضاوت مرأه را هم می توان از آن کرد! نمی شود که! هر چیزی یک حسابی دارد، یک کتابی دارد، شما همین طوری برگردۀ آن بخواهید بگذارید با هر احتمالی و با هر ... مثلاً حداقل عدم احراز قیدی، تازه بدون تتبع، بدون تتبع کافی، این تتبعات اجمالی که...، این ملعبه قرار دادن کتاب الله است، ملعبه قرار دادن معصوم است، صحیح نیست.

سؤال: با این بیانی که فرمودید در مورد اجمال کتاب پس ما برای درس خواندن هم که خود به خود یک سری اشکالاتی از جهت سندش، از جهت بیانش، از جهت نقل راوی و هزارن اشکالی که حضرت تعالی هم خیلی از آنها را قبول ندارید طبق ممشای قوم، دست ما نسبت به احکام غیر از مسائل سلوک، بسته است دیگر.

جواب: واقعیتش را بخواهید غیر از ضروریات، غیر از ضروریات خب بله، واقعیتش این است.

سؤال: یعنی حضرت تعالی انسدادی هست؟

جواب: واقعیتش این است که ضروریات است که...، غیر ضروریات که...، و غیر از آن هم ما مکلف به همین ظواهر هستیم دیگر.

سؤال: خب این چه جوری جمع می شود؟ این یک مسأله ای است که برای خود بنده هم مطرح است، حالا شاید خودمان هم برای مردم بخواهیم مطرح کنیم، خودش اشکال ایجاد می کند، ظاهراً از حضرت آقا این نقل است که انسان در فتوی باید از جانب حق، از سر الله باید اخذ کند، آن روایتی که در مصباح الشریعه هست. و از یک طرف هم می فرماید که ما محکوم به ظواهر هستیم، بعد هم روایاتی هم داریم که للمخطیء اجرٌ و للمصیب اجران و یا سیره ائمه اطهار برای توجیه کردن افراد برای مقام افتاء، این دو تا چگونه جمع می شود؟

جواب: در این مسأله، یک مسأله اجتهاد است، یک مسأله افتاء است. در مقام افتاء اینکه شما می فرمایید صحیح است. یعنی مجتهدی که خودش را در معرض افتاء قرار می دهد، این مجتهد باید مصداق برای روایت مصباح الشریعه باشد و این لا شک و لا شبهة فیه. ولی مجتهد یک وقتی نه، خودش را در مقام افتاء قرار نمی دهد، واقعاً مجتهد طبق ادله ای که استنباط می کند و عقل در اینجا حجیت دارد و ملاکات برای آن جزم خودش را، آن ملاکات را همین ملاکاتی است که می بیند، خب این برای خودش حجّت است، اما اگر بخواهد این را برای دیگران بیان کند، یعنی در واقع مسئول برای دین دیگران بشود، مسئول برای رقبۀ دیگران بشود این یک مسأله بالاتر از این را می طلبد.

سؤال: خب همین جا مثلاً خود سیره ائمه را ما می بینیم که مثلاً به یونس بن عبد الرحمن می گویند تو بنشین در مسجد و به مردم بگو، این مقام افتاء است نه مقام...،

جواب: خب یونس شاید قابلیت برای این را داشته

سؤال: یا در مواردی بود که حضرت می فرمایند من دوست دارم مثل شماها را ببینم که بنشینند و فتوی بدهند و مردم هم بیایند عمل کنند دیگر

جواب: خب اینها افرادی بودند که با امام حشر و نشر داشتند

سؤال: یعنی نسبت به افراد خاصی است؟

جواب: بله

سؤال: یا افرادی که ایشان درس خوانده‌اند و...

جواب: نه خیر، نه خیر

سؤال: آن مطلبی که آقا می فرمایند که باید اسفار اربعه‌اش را طی کرده باشد که دیگر برای اینها مسلم نبود که،

جواب: خب، نظر خاصی امام روی اینها دارند یا فرض کنید که امام از خودشان القاء می کنند یا اینکه نه، ممکن است نباشند، امام از باب ناچاری به یونس می گوید بیا این کار را بکن و خودش نقائص این را ترمیم می کند، قبول می کند، به عهده می گیرد، شاید اگر من باشم به یونس یک همچنین حرفی را نزنم، اما امام است و خودش هم بر عهده می گیرد

سؤال: حالا اینجا یک مسأله است و آن اینکه شما که فرق بین مجتهد و مفتی را گفتید و قائل به این فرق هستید، خب چه فرقی می کند ملاکی که در إفتاء است همان ملاک در اجتهاد هم هست؟

جواب: نه إفتاء یعنی به ذمه گرفتن دین مردم است، این است. در اجتهاد، ممکن است مسأله برای خود انسان روشن باشد و انسان از باب ناچاری یا از باب ادله‌ای که در دست دارد، به یک مطلبی برسد اما اینکه بیاید و مسئولیت دیگری را بر عهده بگیرد این خیلی در بین آنها فرق است، یک وقت شما یک کاری را انجام می دهید بین خودتان، یک وقتی از کنار خیابان یک نفر را می گوید بیا من هدایتت کنم، آن وقت آنکه مال خودتان است به او می گوید، این خیلی فرق است.

سؤال: همین جاست دیگر، عرضم این است که اگر این مسأله مقطوع به او است یعنی اگر قطع دارد تبعیت از آن ذاتی است

جواب: نه ممکن است مقطوع هم نباشد، در ضروریات این مسائل نیست. عمده در غیر ضروریات است و تازه نه در احکام، در آن مسائلی که به جنبه‌های مصالح کلی مربوط می شود، مسائل ولایی و حکومتی و فلان و این چیزها، اصلاً طهارت و نجاست و اینها همچنین قابل احتمال نیست که حالا یک کسی بیاید فتوی به آن بدهد یا ندهد

سؤال: به جایی بر نمی خورد

جواب: بله، نه این چیزی نیست، مهم نیست

سؤال: پس مشکل فقط در مسائل حکومتی و اینها است

جواب: آنها بله، در اینجاها...

سؤال: یعنی در اینجاها ظهور پیدا می کند؟

جواب: بله در آن جاها اجتهاد کافی نیست. یعنی مسائلی که به مصالح کلی و سعادت و شقاوت یک فرد ممکن است اصلاً ارتباط داشته باشد اما حالا فرض کنید که سبحان الله سه تا بگوئید یا دو تا بگوئید، یا مثلاً متنجس اول منجس است یا دو می نیست و این حرفها، اینها چیزی نیست که... متعارف است دیگر، اینکه دیگر انسان از لسان روایات می فهمد. یک وقت روایات، در یک قضایا، یعنی مسائل، مسائل دم است، عرض است، ناموس است. یک وقت مسائل، مسائلی است که از روایات هم انسان می فهمد که اصلاً خود حضرات نسبت به این قضایا قائل به تسامح شده اند، اصلاً اعتنا نکرده اند. مثلاً امام می رود در بیت الخلاء، آب می پاشد به دامنش که اگر ترشح کرد بگوید آب بوده، این اصلاً معلوم است که اینقدر مثلاً خود ائمه قائل به تسامح و اغماض و اینها هستند، این حالا فتوی بدهد متنجس اول منجس است یا نیست؟ به جایی بر نمی خورد. برای مردم سهل هم بگیرد بهتر است، بیشتر خوششان می آید.

سؤال: آن وقت این کار را ائمه مجبور بودند در مقام تقیه بگویند و یا دلیل بر؟ داشتند؟

جواب: این را ما باید بفهمیم

سؤال: یعنی شناخت،

جواب: ما باید بدانیم که آیا منظور...

سؤال: باعث حرج می شود و از شریعت سهل و سمحه در می آید

جواب: نه

سؤال: مگر اینکه ما بگوئیم آنها دلیل بر این؟ داشته اند

جواب: کار شریعت سهله و سمحه، این در ارتباط با مقلدین است، مقلد باید در سهولت باشد، اما مجتهد چه کسی می گوید کارش به همین آسانی است؟ مجتهد بلند شود بیاید هر فتوایی می خواهد بدهد! هر برائتی را که می خواهد جاری کند! هر قاعده حلی را بخواهد بگوید! این نیست این طور، بله وقتی قاعده حل را ما تنقیح کردیم، این نسبت به مقلدین، این شریعت، شریعت سهله و سمحه است اما اینکه ما فرض کنیم که یک وسائل الشیعه... مرحوم آخوند یک دفعه در منبر گفته بود که ایها الناس، به علماء، الآن بدانید که فقط مطالعه و تفحص وسائل الشیعه برای استنباط احکام شرع کافی نیست بلکه حتماً مستدرک را هم باید شما مد

نظر قرار بدهید. آقای بروجردی آمد یک چیزی روی دست ایشان گفت، گفت وسائل و مستدرک و کتب فقهی شیعه و حدیثی برای استنباط کافی نیست، باید فقه اهل تسنن را هم ببینید. این مطالب جای تأمل دارد که خب همین فقه اهل تسنن که همه اش باطل نیست که بگوئیم صد در صد از این فقه، فقه باطل است، نه، خیلی از مسائل است که به دست شیعه نرسیده، روایت بوده، سنت پیغمبر بوده، فقه آن زمان بوده، اینها را انسان باید که...،

سؤال: آقای بروجردی از این باب نمی گفت، از این باب که آن زمان احکامی بوده که از ما فوت شده و در آنجا [منابع اهل تسنن] هست، ایشان از باب قرینه می گفت.

جواب: ایشان به خاطر توجه به مسائل تقیه و غیر تقیه و اینها...، نه، ایشان نسبت به این می گفتند که دلیل ندارد که همه مطالب اهل سنت خلاف باشد

سؤال: فقه شیعه را حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت می دانستند  
جواب: بله.

سؤال: ... کل تاریخ را ذره ذره کرده اند. قرائن حالیه و ...

جواب: بله آقا! تاریخ یعنی همین دیگر، تاریخ یعنی همین، فقه یعنی همین، فقه یعنی فهم عرفی، فقه یعنی آن قرائن و شواهدی که در هنگام نزول شرع و یا در استمرار و بقاء آن شرع، مورد توجه افراد بوده. یک روز آقا من را صدا کردند خیلی وقت پیش، هشت سال پیش بود، گفتند که بیا بین، یک کتابی دستشان بود، از این نویسندگانی مصری بود، بعد در آن یک حکایتی بود که یک روزی خلیفه هارون الرشید با فضل بن یحیی برمکی و یک عده‌ای رفته بودند به شکار، فضل از هارون و بقیه جدا می افتد و به دنبال شکار، جداگانه به راهی می رود تا به یک خیمه‌ای می رسد، تشنه‌اش بوده، می ایستد تا آبی، چیزی بگیرد و بخورد، او نگاه می کند می بیند دست فضل یک تار است، تار را از او می گیرد و می شکند. فضل می گوید چرا شکستی؟ او می گوید این آلت حرام است و این آلت حرام در دست تو چه می کند؟ خلاصه دعوایشان می شود، بلند می شوند می آیند پیش هارون. [هارون] می گوید چرا این تار را برداشتی شکستی، این مال خودش است؟ می گوید من نهی از منکر کردم، دیدم این آلت، آلت موسیقی و حرام است، زدم شکستم. خب اگر آن موقع، فهم عرفی این بود که از این آلات دو استفاده می شود کرد، استفاده مُحلَّله، استفاده محرّمه، خب هارون می گفتش که لعل این که استفاده مُحلَّله بکند برای چه زدی شکستی؟ [حالا که نگفت] خب معلوم می شود که [این محلله و محرّمه و...، اینها حرفهای] من در آوری امروزی است!

سؤال: شما قبول دارید که یک سری منافع محلله الآن پیدا شده برای بعضی از اشیاء، ما نمی توانیم اینجا به عنوان استصحاب قهقری بگوئیم که آن موقع نبوده...

جواب: ببینید ما برای شراب هم استفادهٔ محله می‌توانیم درست بکنیم، حتی به عنوان دارو و... ولی صحبت سر این است که فضل آمده در آنجا استفادهٔ دارو بکند از آن تار و...؟! سؤال: آن موقع مصداق نداشته،

جواب: خب اصلاً نبوده آن زمان، پس مطلب این است. پس نیابند بگویند در آن زمان هم همین بوده، نه آن زمان اصلش اصلاً برای حرام بوده و روایت هم برای آن آمده، الان استفادهٔ حلالش چی چی است؟ خب این دُنبک و تار و... که الآن می‌زنند همان موقع هم بوده دیگر، پس مجلس غناء و غیر غناء نداریم دیگر، یک غناء بیشتر نداریم، آن هم حرام است.

آن وقت آقا به من این را فرمودند: گفتند بین این یک حکایت در این کتاب که حکایت تاریخی است، اصلاً فهم انسان را نسبت به مسائل عوض می‌کند. این مسئله خیلی مهم است، تاریخ خیلی مهم است. مطالعهٔ وضع مردم، اقتصاد مردم در آن موقع، نحوهٔ معاملاتشان، نحوهٔ داد و ستدشان، عنایتی که آنها داشتند به متاعشان، خیلی الآن در اینجا...، مخصوصاً در باب دیات، زکوات، خمس، خیلی این مسأله، مسألهٔ مهمی است. مطالعهٔ اهل آن زمان، حالا من یک مثالی برای شما می‌زنم؛

فرض کنید یکی از چیزهایی که هست و الآن مطرح می‌کنند، خب زکات در نه چیز است دیگر، نقدین، اغنام ثلاثه، غلات اربعه (گندم، جو، کشمش و خرما) که نه تا می‌شود. خب الآن می‌گویند که منظور از غلات اربعه، ارزاق عمومی است لذا به اشیاء دیگر هم تعلق می‌گیرد، فرض کنید که به برنج و... هم تعلق می‌گیرد. خب یک مشکلی که در اینجا هست این است که این روایاتی که داریم در باب غلات اربعه، این روایات از زمان پیغمبر تا زمان امام حسن عسگری و امام زمان و هفتاد و پنج سال در زمان غیبت، همین روایات بوده، خب ما نداریم بر اینکه اینها بیابند بگویند فرض کنید به چیزهای دیگر هم تعلق می‌گیرد البته هست به عدس و اینها، اما از باب استحباب نه به عنوان وجوب. اما اینکه از زمان پیغمبر، دویست و پنجاه و هفت سال در زمان ائمه، تمام این روایات آنکه در زمان پیغمبر بود همان تا آخر هم بود، هیچ وقت عوض نشد در حالتی که اسلام گسترش پیدا کرد، گیرم بر اینکه بگوییم که در مکه و مدینه و این اطراف برنج نبوده، خب وقتی که اسلام گسترش پیدا کرده در زمان عمر و به ایران رسید، و به نواحی شمال و مازندران و خیلی از نواحی که اینها برنج می‌خوردند رسید چرا در آن موقع این روایات مربوط به زکات عوض نشد؟ و اتفاقاً در باب زکات فطره روایت از امام حسن عسگری وجود دارد که وقتی که آن قوت غالب هر طائفه و ملّتی و بلدی را بیان می‌کنند، به طبرستان که می‌رسند می‌گویند چون قوت غالب آنها برنج است، باید زکاتشان این (برنج) باشد، چطور این در مورد زکات نیست؟ خب همین اطلاع بر وضع آن زمان، وضع اقتصادی آن زمان، همین خیلی کمک می‌کند به انسان در فهم روایات. همین طوری طرف درمی‌آید یک روایت راجع به رزق است نگاه می‌کند و بعد می‌آید

گسترشش می دهد به همه چیز بدون توجه به چیز دیگری! نه! فتوی دادن آسان هم نیست! الان که دیگر...! یکی آمده بود پیش ما می گفت مادر زن من یک زمین دارد و دو تا دختر دارد که می خواهد جهیزیه بگیرد. یا باید این زمین را بفروشد مکه برود یا برای دو تا دخترش جهیزیه بگیرد، چه کار بکند؟ گفتم: مکه واجب نیست باید برای دخترهایش جهیزیه بگیرد. بعد نمی دانم یکی دیگر رفته بود پیش یک بنده خدای دیگری، حالا اسم نمی برم، گفته بوده نه، مکه برود، خدا بزرگ است. غلط می کنی تو فتوی می دهی! خدا بزرگ است چی چیه؟ بابا مسأله، مسأله وجوب و حرمت است، این مزخرفات چیست؟ حالا طرف چه کسی است؟ طرف کسی است که عروه نمی فهمد! یعنی عروه را اگر بگذارند جلویش نمی فهمد! اگر فهمید من از او تقلید می کنم! اگر یک فرع عروه را این آمد بدون غلط برای من معنا کرد من از او تقلید می کنم! به به! دین شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ مرتضی چی چی شد؟ برود مکه خدا بزرگ است!

امروز هم بحث بعدی با عرض معذرت تعطیل، چون انشاء الله عصری عازم هستم، کارهایی بود که نتوانستم انجام بدهم، نامه هایی بود که باید بنویسم و آنها را انجام بدهم، ضروری بود نرسیدم، شما دعا کنید که انشاء الله این گرفتاریها به کلی از بین برود، یک ذهن فارغی پیدا بکنیم. انشاء الله برای روز یکشنبه.

اللهم صل علی محمد و آل محمد